

هانری باربوس

فخستین و بزرگترین نویسنده مبارز بر ضد جنگ امپریالیستی

از : سهراب

« باربوس بخوبی در یافتند بود که هنر باید بخدمت بشریت زحمتکش »
« که برای آزادی خویش از یوغ سرمایه بیکار میکند ، گمارده »
« شود . او میدانست که هنرمند واقعی نمیتواند خود را ازین »
« مبارزه عظیم آزادیبخش برکنار دارد . نام باربوس باحروف »
« آتشین بر روی پرچم میلیونها مردانیکه با دنیای کهنه - »
« دنیای استثمار ، بردگی و جنگهای غاصبانه - مبارزه میکنند »
خواهد درخشید . »

دیمیتروف

هفتاد و هشت سال پیش ازین روز ۱۷ ماه مه ۱۸۷۳ در پاریس در آسنی بر شماره ۴۴ ، خیابانی که امروز بنیابان هانری باربوس موسوم است ، کودکی بدنیآ آمده که در دوران زندگی سراسر فعالیت و مبارزه خویش توانست لقب « نخستین و بزرگترین مبارز بر ضد جنگ امپریالیستی در میان نویسندگان جهان » را کسب کند .

چاپ حروف « ذ » ، « ض » ، « ظ » ، « ث » ، « ژ » تمام شده است .
حروف « ح » و « ل » هم بزودی کامل می شود
میدیدم که باچه اشتیاق و علاقه ای از « لغت نامه » خودسخن می گوید . او همه نیروی خود را برای انجام این خدمت بزرگ کرد آورده بود اما امروز می خواهد اول بمردم خواندن بیاموزد سپس « لغت نامه » گرامی خویشرا بدست آنان بسپارد .
تاسیس « جمعیت مبارزه با بیسوادی » خدمت بزرگ است به ملت ایران که باید همه در تقویت و توسعه آن بکوشند .

هانری باربوس فرزند آدرین باربوس ، روزنامه نگار و درام نویس بود . مادرش آنی بنسون ، زنی انگلیسی از اهالی یرکشایر بود . باربوس تحصیلات درخشان خود را بسال ۱۸۹۵ در رشته ادبیات و فلسفه پایان رسانید و در روزنامه های « پتی پاریزین » و « اکودوپاری » مشغول کار شد .

در همان سال نخستین مجموعه شعر او بنام « گریندگان ۱ » (pleureuses) انتشار یافت .

پس از آن بخدمت نظام رفت و پس از انجام خدمت نظام وظیفه بکار روزنامه نویسی بازگشت . وی در روزنامه هایی که نام بردیم داستانهای کوتاهی مینگاشت که بعدها بسال ۱۹۱۴ چهل و پنج داستان آن را زیر عنوان « ماها » انتشار داد .

قبل از شروع جنگ جهانی اول ، فعالیت باربوس نسبتاً محدود تر بود و درین مدت کتابی بنام ملتسان (Suppliants) در ۱۹۰۳ و

کتاب دیگری بنام جهنم در ۱۹۰۸ نوشت . سن او از چهل تجاوز کرده بود که نخستین جنگ بزرگ جهانی آغاز شد و باربوس - مثل یک سرباز ساده - در آن شرکت کرد . دوبار در جبهه بیمار شد . اسهال خونی او را از پا در آورد و دیگر نتوانست در جبهه بماند . بر اثر استشام گازهای سمی ریه اش علیل شد و سرانجام نیز بر اثر همان بیماری درگذشت .

هنگام شرکت در جنگ ، بسال ۱۹۱۵ ، نگارش شاهکار بزرگ خود « آتش » را آغاز کرد و ششماه بعد آن پایان داد . آتش در ۱۹۱۶ بصورت پاورقی در یک مجله انتشار یافت اما سانسور زمان جنگ مقدار قابل توجهی از آنرا از بین برد . با اینهمه درین کتاب ،

جنگ بطرزى بسیار توصیف شده است . در آتش برای نخستین بار جنگ نه تنها بصورت داس بیدریغی که تمام مردم را درو میکند تقاشی شده ، بلکه نویسنده جنگ را بصورت جنایتی بر ضد بشریت باز نموده و جنایتکارانی را که مرتکب این آدمخواری میشوند میگوید .

۱ - فاعل زن است .

« آتش » در سال ۱۹۱۷ توفیق فراوان یافت و مردم بدان توجه بسیار کردند و امروز نیز این کتاب تقریباً بتمام زبانهای دنیا ترجمه شده است. (ورقی از این کتاب در همین شماره نقل گردیده است) ریشه و مبنای کتاب آتش در نامه هایی که باربوس از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ بخانش نوشته (این نامه ها پس از مرگ باربوس در ۱۹۳۷ انتشار یافت) بخوبی نمایان است.

در سال ۱۹۱۸ نیز کتاب دیگر او بر ضد جنگ بنام روشنائی (Clarté) انتشار یافت.

پس از پایان جنگ نخستین کنکرة جمعیت جنگجویان قدیمی را در لیون تشکیل داد و در کنکرة سال ۱۹۲۰ تصمیم بتأسیس جمعیت بین المللی جنگجویان قدیمی گرفته شد و پس از آن نیز يك کنکرة دیگر این جمعیت دروین تشکیل شد و در همین سال مجله بی بنام روشنائی را با شرکت رایموند لوفبور (Raymond Iefebvre) و پل وایان کوتوریه (Paul Vaillant - couturier) تأسیس کرد.

در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ مجموعه خطابه هایی که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ ایراد کرده بود در سه جلد بعنوان (روشنائی در دوزخ) و (گفتار يك جنگنده) (۱۹۲۰) و (کارد میان دندانها) (۱۹۲۱) انتشار یافت.

در ۱۹۲۵ سفری بیالکان رفت و پس از بازگشت، دو کتاب یکی بنام «جلادان» و دیگری موسوم به «بند ها» نوشت

یهوداهای مسیح (۱۹۲۲) و «کارهای گوناگون» (۱۹۲۸) و «قریبت» (۱۹۳۰) از آثار دیگر او است که در کتاب اخیر سبک و تکنیک زمان باربوس تواتر شده است.

آثار بزرگ دیگر او عبارتست از: اینست آنچه از

گرجستان ساخته اند. (۱۹۲۲)

این کتاب که پس از مسافرت بنواحی ماوراء قفقاز نوشته شده، «روسیه» (۱۹۳۰) که در آن فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی کشور شوراهای تشریح شده است. (این کتاب پس از سفر یکساله او با اتحاد شوروی نگاشته شد)، «زولا» که کتابی است تاریخی و حاوی

انتقاد ادبی، (۱۹۳۲) و بالاخره آخرین کتابش بنام «ستالین، یک دنیا ازورای یک انسان» که در سال ۱۹۳۵ نوشته شده است.

در سال ۱۹۳۲ با «موسیناک» و «پل وایان کوتوریه» جمعیت «نویسندگان و هنرمندان انقلابی» را تأسیس کرد. این جمعیت مجله‌ی بنام «کمون» انتشار می‌داد.

در همین سال باربوس و رومن رولان اعلامیه‌ی خطاب به روشنفکران، کارگران و صلح‌طلبان واقعی صادر کردند و از آنان خواستند که بر ضد این جنگ امپریالیستی که جهان را تهدید میکند مبارزه‌ی بی‌گیری را آغاز کنند. پس از آن یاری رولان «کمیته ملی جنگ بر ضد جنگ» را تشکیل داد که خود سمت دبیری آنرا بر عهده داشت.

در ۱۹۳۳ سفری بآمریکا رفت و در آنجا میتینگهای فراوان داد و یک اتحادیه‌ی آمریکایی بر ضد جنگ و فاشیسم بنیاد نهاد. در ۱۹۳۴ یاری او کنگرس بین‌المللی جوانان بر ضد جنگ و فاشیسم تأسیس شد و در تابستان همین سال در کنگرس جهانی زنان و در ماه دسامبر در کنگرس دانش‌آموزان - که بهین منظور تشکیل شده بود - شرکت جست.

باربوس در پایان ژوئیه ۱۹۳۵ بنا بدعوت نویسندگان شوروی برای شرکت در جلسات هفتمین کنگرس اترانسینوال بشوروی رفت. هنگام اقامت درین کشور، بر اثر بیماری ریوی بستری شد. بیماری ذات‌الریه او این بار خیلی شدید بود. اما این نویسنده صلح‌دوست و پاکدل در بستر بیماری نیز مرتب از اخبار میهن خویش مطلع میشد و هر روز منشی او «آنت ویدال»، روزنامه «اومانیته» را برایش میخواند.

در نهمین روز بستری شدن، بیماریش بسیار شدید شد و باوجود پرستاری صمیمانه پزشکانی که میخواستند او را نجات بخشند، در گذشت. آخرین سخنان او این بود:

«بکمیته جهانی ضد جنگ و فاشیسم تلفن کنید و

۱ - این کتاب بفارسی ترجمه و چاپ شده است

شیشه شکن

از: نور نبر

پروفسور «زیست شناسی» هنگامیکه پس از سخنرانی شورای دانشمندان را ترک می‌گفت پاره یک گلوله توپ به شقیقه‌اش خورد و زخمی شد.

نزدیک بدوماه در بیمارستان خوابید و وقتی از آنجا بیرون آمد نایبنا بود. سه چهارم بینایی خود را از دست داده بود، اگرچه بزشکان باو اطمینان داده بودند که پس از مدتی کم کم چشمانش روشن خواهد شد اکنون شبی تیره این دانشمند را در میان گرفته بود.

تنها شیخ مبهم ناپیدائی از اشیاء بچشمش می‌آمد و حتی صداها را جور دیگری می‌شنید. باغ کوچکی که جلو خانه او بود بنظرش جنگلی انبوه می‌آمد. شاخه‌های جوان و محبوب درختان به در چشم او درختانی سیاه و غم انگیز می‌نمودند.

دانشمند به باغ میرفت و بعبادت پیشین روزنامه‌ای همراه خود می‌برد اما تنها خش خش کاغذ روزنامه را می‌شنید. صدای بچه‌ها هم

بگویند که باید فعالیتشان توسعه یابد، هر روز بزرگتر،

وسیعتر و جهانی‌تر شود. این تنها راه نجات دنیاست..»

روز سی ام اوت خبری که برای فرانسویان باور کردنی نبود در سراسر جهان انتشار یافت: «هانری باربوس امروز ساعت ۸ و ۵۵ دقیقه درگذشت...»

بدین ترتیب زندگی هانری باربوس، نویسنده صلح‌دوست و فرزند خلف فرانسه آزاد پایان رسید.

اما امروز پرچمی که او برای مبارزه در راه صلح و دموکراسی برافراشت پیشاپیش صفوف فشرده میلیو نه‌ها مردم شرافتمند جهان در اهتزاز است...»